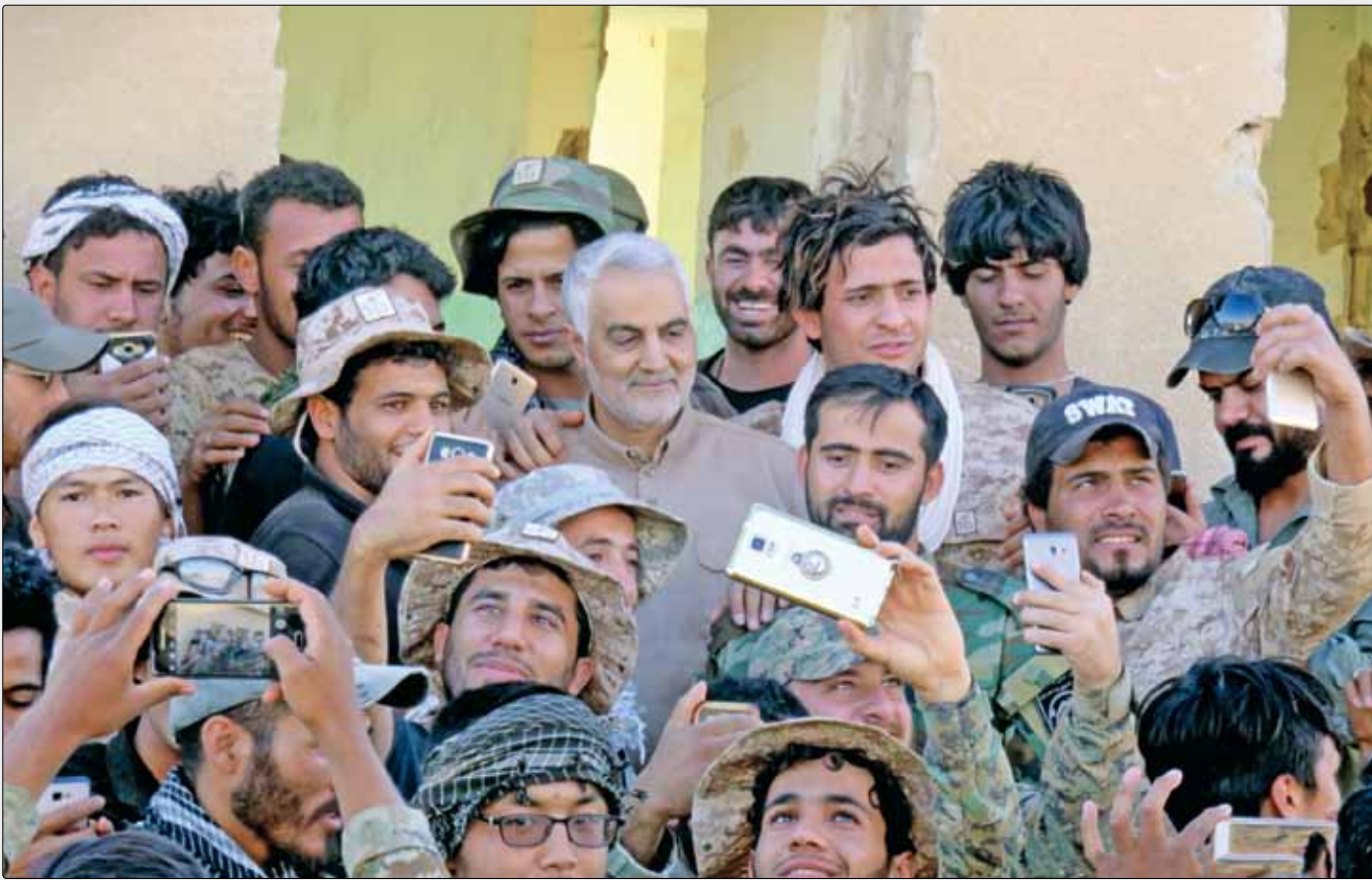


گفت‌وگوی «وطن امروز» با دکتر سید جواد میری، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پیوست فرهنگی مکتب سلیمانی



دکتر سید جواد میری، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در گفت‌وگو با «وطن امروز» سعی کرد به این سوال پاسخ دهد که برای تبدیل شدن جبهه مقاومت از یک جبهه نظامی به یک جبهه تمدنی، چه برنامه‌ای را باید در پیش گرفت؟ اصلی‌ترین پاسخ دکتر سید جواد میری، داشتن نگاه مردم‌شناسانه و گسترش ارتباطات فرهنگی بین مردم کشورهای متعلق به جبهه مقاومت است تا اثر کثرت این ارتباطات اجتماعی، در هم تنیدگی فرهنگی ایجاد شده و این در هم تنیدگی فرهنگی به شکل‌گیری یک حوزه تمدنی جدید بینجامد.

جناب دکتر میری از نگاه شما به عنوان یک فرد آکادمیک و یک جامعه‌شناس، چه راهکارهایی برای توسعه فرهنگ مقاومت در بین مردم وجود دارد؟

پیش از اینکه به بحث وارد شوم، باید به این نکته اشاره کنم که ما باید از زاویه یک فرد آکادمیک به این سوال پاسخ دهیم که اساساً ابعاد ملی، منطقه‌ای و جهانی سازمان سپاه قدس چگونه می‌تواند توسعه و بسط پیدا کند که بر این اساس آن ارتقای تمدنی ایران به مثابه ام‌القرای شیعی و اسلامی باشد و به نوعی در راستای اهداف احیای تمدنی جهان اسلام باشد؟ و آیا اینها امکان دارد یا ندارد؟

دومین نکته این است که وقتی درباره سردار سلیمانی و به تبع آن سپاه قدس صحبت می‌کنیم، در حال صحبت درباره نهادی ذیل نظام جمهوری اسلامی هستیم؛ طبیعتاً نظام هم اهداف خاصی را برای خود تعریف کرده است، حال باید پرسید این اهداف اساساً بدون نگاه آنتروپولوژیک، بدون نگاه مردم‌شناسانه و انسان‌شناسانه قابل تحقق است یا خیر؟ مایلیم ابتدا به این موضوع بپردازیم که اساساً مسأله‌ای را که قصد داریم درباره آن صحبت کنیم، مسأله جدیدی است یا قبلاً هم به آن پرداخته شده است؟ آیا قبلاً کسی در باب این موضوع سخن گفته است؟ جواب مثبت است. نخستین کسی را که در فضای ایران می‌توانیم پیدا کنیم که به دقت به این موضوع پرداخته است، شهید مصطفی چمران است.

شهید دکتر مصطفی چمران کتابی دارد با عنوان لبنان که اساس این کتاب به سال ۱۳۶۲ بازمی‌گردد، یعنی حدود ۴۰ سال پیش برای نخستین بار در ایران چاپ می‌شود. این دست‌نوشته‌ها و تأملات شهید چمران درباره لبنان و سپس چگونگی ربط و پیوست‌هایی‌های نظامی و نگاه آنتروپولوژیک از نظر شهید چمران در حداقل ۷۰-۶۰ سال پیش به نظر من کار بسیار بی‌نظیری است. جالب اینجاست که شهید چمران شخصی است که فیزیک پلاسما در آمریکا خوانده و تا جایی هم که من اطلاع دارم، کار آنتروپولوژیک به معنای آکادمیک کلمه نکرده است ولی جالب است که این آدم وقتی وارد لبنان می‌شود و زمانی که قرار است

طرح خود را که احیای شیعه است - که در وضعیت اقلیت قرار گرفته و در حال حاشیه ماندن بود - اجزایی که تحلیل‌های مردم‌شناسانه جالبی دارد، او قرار است ذیل برنامه امام موسی صدر در حوزه اقتصادی، فرهنگی، دینی، سیاسی و امنیتی که دارد شیعه را احیای می‌کند، آن هم در لبنان است که در وضعیت بسیار پیچیده‌ای قرار گرفته است، فعالیت کند. در پی بیابانش اسرائیل در سال ۱۹۶۸، آوارگان فلسطینی به جنوب لبنان آمده‌اند. در این شرایط یک درگیری‌هایی فلسطینیان با اسرائیلی‌ها دارند، از سویی یک درگیری‌هایی نیز فلسطینی‌ها با لبنانی‌ها دارند، زیرا یک نگاهی لبنانی‌ها به فلسطینی‌ها دارند که ما شما را در دادیم که اینجا باشی؛ در نتیجه تضادهایی بین این نیروها پیدا می‌شود و قدرت‌های دیگری در بیرون از لبنان - چه قدرت‌های مثل چه ایران زمان محمدرضا شاه پهلوی و چه قدرت‌هایی مثل شوری، آمریکا و کشورهای دیگر - روی معادلات درونی لبنان تأثیر می‌گذارند. حال در این شرایط، فردی مانند شهید چمران آمده و وارد اینجا شده است.

تحلیلی که شهید چمران می‌دهد، بسیار جالب است؛ اولاً یک عقبه تاریخی از لبنان ارائه می‌دهد که لبنانی‌ها چه کسانی هستند، از کجا آمده و چطور آمده‌اند و چطور شد این طوایف به وجود آمدند. چرا تشکیلات سازمانی اینها روی مفهوم طایفه شکل گرفت؟ چرا ساختار سیاسی به جای اینکه روی مفهوم ملت شکل بگیرد، روی مفهوم طوایف شکل گرفت و بعد طوایف هم به اساس مذهب و دین از هم جدا شدند؟ نقش استعمار فرانسه در ساختار لبنان چیست؟ چطور شد زیرساخت‌های فرهنگی لبنان به جای اینکه به جهان اسلام پیوند داشته باشد به فرانسه دورانی بسیار طولانی بخشی از امپراتوری عثمانی بوده، به فرانسه گره می‌خورد و این کشور تبدیل به ام‌القرای لبنان شده است؟ بعد نقش زیربنای اقتصادی و مباحث تجاری در ساختار حکمرانی لبنان چگونه است؟ و مسائلی از این دست، این آدم می‌خواهد در این کشور یک کار سیاسی و نظامی کند اما آمده با نگاه آنتروپولوژیک زمینه‌هایی را فراهم می‌کند. جالب اینجاست کاری که امام موسی صدر و شهید چمران مشخصاً انجام می‌دهند، از درونش جنبش امل و بعداً حزب‌الله بیرون می‌آید و بیداری شیعیان در منطقه شامات قدیم یا لبنان امروزی اتفاق می‌افتد و بعد بر ژئوپلیتیک آن منطقه یعنی شامات و بین‌النهرین و بعد روی فلسطین تأثیر می‌گذارد. این اقدامات امام موسی صدر و شهید چمران ماندگار می‌شود و امروز حزب‌الله به عنوان یک نیرو در میان مسیحیان و اهل تسنن نیز شناخته شده و مقبول است.

به تبلیغاتی که در تلویزیون‌های غربی می‌شود، زیاد توجه نکنید. من در لبنان بودم و یادم می‌آید می‌توانم بگویم که در لبنان، لبنان شدم، یک راننده تاکسی که آمده بود ما را بر برد، دیدم عکس شهید سیدعباس موسوی را نصب کرده است. خب! شما می‌دانید سیدعباس موسوی یکی از مؤسسان و دومین دبیر کل حزب‌الله لبنان بود. گفتیم: شما را چه اهمیت؟ گفت: خیر! من مسیحی هستم و سید را دوست دارم. چطور شده مسیحیان آنجا حزب‌الله و بعد سیدعباس موسوی و سپس سیدحسن نصرالله را به عنوان نماد هویت

به تبلیغاتی که در تلویزیون‌های غربی می‌شود، توجه نکنید. من در لبنان بودم و یادم می‌آید نخستین باری که وارد لبنان شدم، یک راننده تاکسی که آمده بود ما را بر برد، دیدم عکس شهید سیدعباس موسوی را نصب کرده است. خب! شما می‌دانید سیدعباس موسوی یکی از مؤسسان و دومین دبیر کل حزب‌الله لبنان بود. گفتیم: شما از شیعیان لبنان هستید؟ گفت: خیر! من مسیحی هستم و سید را دوست دارم. مسیحیان آنجا حزب‌الله و بعد سیدعباس موسوی و سپس سیدحسن نصرالله را به عنوان نماد هویت خود می‌دانند

دستاوردهای بزرگی را برای کشور و نظام به همراه داشته است. یک انسانی در طول ۴ دهه در میان تلاطم‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی در اوج کار آمدی بوده که این در دنیا کم نظیر است. خود می‌دانند و صرفاً در قالب طایفه‌ای نمی‌بینند. درست است که سیاستمداران مسیحی و اهل تسنن هنوز به خاطر اینکه از جاهای دیگر تغذیه می‌شوند، در قالب‌های طایفه‌ای حرکت می‌کنند اما بدنه جامعه با این همه بمباران تبلیغات منفی، حزب‌الله لبنان و تشیع را به مثابه نماد هویت خود می‌بینند. حالا یک انسانی آمده با اینکه به لحاظ آکادمیک در حوزه آنتروپولوژیک تحصیل نکرده است، توانسته در یک دوره‌ای با یک تیم کوچک، با خلاقیتی که به خرج داده است، چنین فضایی را ترسیم و یک حرکت ماندگار خلق کرده است.

حال بازگردیم به حرکت شهید سلیمانی. رهبر انقلاب اسلامی درباره شهید سلیمانی گفتند سردار سلیمانی یک مکتب بود. برای اینکه این مکتب تداوم داشته باشد و حضور سپاه قدس به مثابه بازوی برون‌مرزی نظام خواهد تقویت شود، باید کارهای عمده‌ای انجام شود؛ یک کار در حوزه افکار عمومی ایران است که به نظر من تقریباً هیچ کار فرهنگی دقیقی نشده و این کارهای احساسی و هیجانی هم که می‌شود، نمی‌تواند برای کودکان و نوجوانان، جوانان، افکار عمومی، دانشجویان و نخبگان به صورت جدی موثر باشد. اگر چه کارهای احساسی نیز لازم است، لکن هر کدام از اینها زبان خاص خودش را دارد. در هر صورت این کار در داخل انجام نشده است. سپاه قدس دستاوردهای زیادی در منطقه داشته اما اگر این دستاوردها بخواهد تداوم داشته باشد، شما نمی‌توانید صرفاً با قدرت نظامی و سخت‌افزاری کارها را پیش ببرید. یک قسمت نرم و فکری هم دارد که باید به آن توجه کرد. به عنوان مثال ما سال‌ها در سوریه حضور داشته‌ایم و برای برقراری امنیت و ثبات در آن کشور تلاش کرده‌ایم و شهید دادایم ولی چرا دانشگاه‌های ما اصلاً دانشجویان سوری نداریم؟ یا انگشت‌شمار هستند؟ چرا دانشجویان ما در لبنان حضور ندارند و چرا دانشجویان لبنانی در ایران نیستند؟ چرا وزارت علوم ایران نتوانسته یک برنامه‌ای مانند تبادل دانشجو در اروپا به نام سقراط داشته باشد؟ اروپایی‌ها تقریباً از سال ۱۹۹۰ در حال برگزاری چنین برنامه‌هایی هستند و من خودم ذیل این برنامه

مستأهل برای کشورهای دیگر بود. بازی بزرگ استعمار قرن ۱۹ یک چرخش بود که ما ضرر کردیم. پس از آن جنگ اول جهانی رخ داد که باز هم ما ضرر کردیم، در حالی که ما نه در جنگ بودیم، نه قدرت حضور داشتیم. سپس جنگ دوم جهانی شد که باز هم ما ضرر کردیم. بعداً بازی جنگ سرد شد و باز هم ما ضرر کردیم و قسمت‌هایی از خاکمان از جمله بحرین ما جدا شد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور آمریکا به عنوان قدرت بلامنابع جهانی، اتفاق بعدی بود اما اینجا آنجایی بود که ما به واسطه انقلاب اسلامی تقریباً توانستیم با سیستم ولی‌باز از نظر اقتصادی بشدت آسیب دیدیم و بسیار ضعیف شدیم. خب! وقتی ما مشاهده کردیم که ما هر تکه‌ای جهانی آسیب می‌بینیم، در این فضا ایده‌های شکل گرفت که برای حراست از شرق نیازمند حضور همه‌جانبه هستیم، ما فهمیدیم باید حضور مستشاری و نظامی در منطقه خودمان و جهان داشته باشیم تا بتوانیم از خودمان و جهان اسلام صیانت کنیم.

از این منظر به نظر من شاید یکی از پاشنه آشیل‌های تفکر نظامی در ایران، عدم پیوست آنتروپولوژیک است. این نکته اگر بتواند احیا شود و در ساختار درونی تفکر سپاه قرار گیرد، یقیناً دستاوردهای نظامی صرفاً در فاز نظامی توقف نخواهد کرد و درازمدت موجبات تغییرات فرهنگی به هم پیوستگی کشورهایی مثل ایران، عراق، سوریه و لبنان را فراهم خواهد آورد. حتی شاید در آینده‌ای نزدیک فلسطین به صورت کامل با بخشی از آن احیا شود و بعضاً امکان دارد منطقه قفقاز را که به صورت تاریخی با ایران پیوسته دارد، با ایران همراه کند. این مسأله می‌تواند تبعات ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک شگرفی در جهان داشته باشد. به عنوان مثال تصور کنید ایران که یکی از بزرگ‌ترین ذخایر گاز جهان را دارد، می‌خواهد گاز خود را به کشورهای سردسیری مانند اروپا برساند. باید این گاز را از راه روسیه و ترکیه برساند. ترکیه به نوعی رقیب ایران است، روسیه نیز به نوعی رقیب ایران است و این کشور هم می‌خواهد گاز خود را بفروشد، آن هم در شرایطی که گرفتار رقابت و دشمنی شدید تمدنی با اروپای غربی و مشخصاً آمریکا است. خود امریکا هم وجود دارد. حال این زمینه نظامی که فراهم شده، مثلاً داخل تهران به تیریز شروع کنید تا برسد به عراق و از عراق هم سوریه و سپس بنادر مدیترانه سوریه و از آنجا گاز بخواند به اروپا حرکت کند، این چه تحولات ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک می‌تواند ایجاد کند! اما برای اینکه این اتفاق بیفتد، این راه صرفاً نظامی نیست و ذهن‌های مردم نیز باید آماده و درگیر شود. این کاری است که سپاه و نظامیان نمی‌توانند انجام دهند، این کاری است که یک دانشگاه به صورت اعم و مشخصاً نمود اجتماعی می‌تواند انجام دهد.

تصام صحبت من روی همین موضوع است که این پیوست آنتروپولوژیک را چگونه می‌توانیم در بالاترین سطوح سیاست‌گذاری‌های کلان کشور درک و درونی کنیم. شورای امنیت ملی یا نهادهای سیاست‌گذاری کلان کشور در سطح جهانی وقتی می‌خواهند در سطح جهانی بیندیشند، صرفاً جنبه سیاسی و نظامی مسأله را بینند و واقعا این پیوست آنتروپولوژیک را درونی کنند، اگر نه این دستاوردها ممکن است که با تغییر، نیست و نابود شود.

ما صرفاً انرژی خود را روی مسائل نظامی و مستشاری گذاشتیم و فکر می‌کنیم فقط در رأس حکومت‌ها باید کارها انجام شود، هماهنگی‌ها، همسویی‌ها و همگرایی‌ها باید باشد ولی این بستر را چه کسی می‌تواند آماده کند؟ اینجاست که فقط دستگاه نظامی و انتظامی نباید باشد، وزارت علوم و دستگاه سیاست‌گذاری علم کشور هم باید باشد، بدنه دانشگاه هم باید باشد. تا این در ذهن‌ها ممارست و تمرین نشود و عادت‌واره ذهنی ما نشود، ما نمی‌توانیم به مقاومت امتداد و عبق دهیم.

باشد، باید نایبه باشد؛ کشتی‌گیری که بتواند در دوره جوانی، نوجوانی و بزرگسالان و پیشکسوتان در اوج باشد، شاید این افراد به اندازه انگشتان دست باشند. حالا یک انسانی در طول ۴ دهه در میان تلاطم‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی در اوج کارآمدی بوده که این در دنیا کم نظیر است. در این یک دهه اخیر که منطقه و کشور با التهابات فراوانی رو به رو بوده است، اگر چه وزرای خارج جمهوری اسلامی به صورت رسمی نقش ایفا کرده‌اند اما آن کسی که به صورت جدی در معادلات منطقه و حتی جهان اثرگذار و معمار اصلی سیاست خارجی ایران به معنای واقعی کلمه بوده، سردار سلیمانی است. این معمار بزرگ برای آینده جمهوری اسلامی منطقه و جهان، چشم‌اندازی را ترسیم کرده است و ما امروز اگر بخواییم این دستاورد بزرگ را در راستای ارتقای تمدنی تداوم دهیم، باید درباره امتداد اجتماعی و حتی آکادمیک جریان یا مکتب سردار سلیمانی به صورت

جدی اندیشه‌ورزی کنیم. ببینید! بعد از قتل آغا محمدخان قاجار در قفقاز، هر چرخشی که در معادلات جهانی شده، ما ضرر کردیم. یعنی بازی بزرگ بین روسیه و انگلستان، بر اینندش برای ما تجزیه خاک ایران، نابودی حکومت مرکزی و نفوذ در حکومت مرکزی بوده و کاملاً شیرازه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ما را نابود کرده است. وقتی ما نابود شدیم، در کنار ما عثمانی هم به این درد گرفتار شد و اساساً شرق از بین رفت. یعنی این نبوده که ما از بین رفتیم و باقی همسایگان در خوشی بودند. به دلیل اینکه ما خیمه‌گاه بودیم، هر آسیبی جدی‌ای به ایران وارد شده، بر کشورهای اطراف ما نیز اثر منفی داشته است. در غرب آسیا و کشورهای اسلامی حداقل

در ۶۰۰-۵۰۰ سال اخیر ایران و ترکیه خیمه‌گاه بوده‌اند و به تعبیری ۲ بازوی شرق بودند و با یکدیگر هم رقابت داشتند. این دو کشور در استعمار قرن ۱۹ فرو ریختند و آسیب‌های شددیدی خوردند که پیامدهای آن تجزیه خاک و بسیاری

لزوم تبادل فرهنگی بین کشورهای جبهه مقاومت



از سوند به انگلستان رفته تا یک سال درس بخوانم و همه هزینه‌ها را هم کشور سوند می‌داد. جمهوری اسلامی باید چنین برنامه‌هایی تعریف کند تا تبادل دانشجو و استاد و ارتباطات آکادمیک داشته باشیم و این برنامه اساساً هیچ ربطی هم به کار نظامی، امنیتی و اطلاعاتی ندارد. این برنامه باید صرفاً یک برنامه علمی و دانشجویی باشد. دستاوردی که این برنامه می‌تواند در بسط فرهنگ مقاومت در کشورهای سوریه، یمن، لبنان، عراق، افغانستان و پاکستان داشته باشد، بسیار زیاد است.

ما سال‌ها در سوریه حضور داشته‌ایم و برای برقراری امنیت و ثبات در آن کشور تلاش کرده‌ایم و شهید داده‌ایم ولی چرا دانشگاه‌های ما اصلاً دانشجوی سوری ندارند یا انگشت‌شمار هستند؟ چرا دانشجویان لبنانی در ایران نیستند؟ چرا وزارت علوم ایران نتوانسته یک برنامه‌ای مانند تبادل دانشجو در اروپا به نام سقراط داشته باشد؟ اروپایی‌ها تقریباً از سال ۱۹۹۰ در حال برگزاری چنین برنامه‌هایی هستند و من خودم ذیل این برنامه